

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
رئیس شورای سیاست‌گذاری:ابراهیم‌رستمیان مقدم
مدیرمسئول: حامد شمس
سر‌دبیر: اکبر هاشمی
معاون سر‌دبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی‌رضا میرزامصطفی
مدیرفنی: پیمان اشکان
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
ویرایش متن: مرضیه عظیمی
تحریریه: نسرين ظهیری، فاطمه علی اصغر
آزاده افتخاری، امین جلالوند
مسعود شاه‌حسینی، صدرا محقق، نگار مفید
محمدحسین قشقایی، بهاره اسلامی
حامد رسولی،مهدی شادمانی، نازنین متین‌نیا
حمیدرضاعبدالوند، بهاره بدیعی
جواد حیدریان،مسعود مشایخی
نظارت چاپ: عبدالله محمدی
با تشکر از: ابراهیم باقری، صولت فروتن
احمدرضا سبزویش
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۰۶-۸۸۵۱۷۰۸۵
نمابر: ۸۸۵۱۷۰۸۷
www.tamin24.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۸۸۵۱۷۰۹۱

● **زیر پوست شهر- ۴۷** ●

● **نسرین ظهیری** ●

عمو ارشد

عمو ارشد بالاخره رفت روی صفحه اول روزنامه‌ها، پیرمرد اهری که با فرغون بیش از پنجاه سال روزنامه و مجله فروخت و هرگز نتوانست برای خودش دک‌های دست و پا کند.او حالا نیست تا ببیند بطور عکسش در حالی که فرغون روزنامه‌هایش را هل می‌دهد روی صفحه نخست روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها جا خوش کرده، همه خبرها تکراری و از روی دست هم کپی شده‌اند. یک خبر سری‌دوزی شده. خبری که ارزشی جذاب و شگفت دارد. در دو تا سه پاراگراف توضیح داده شده که عمو ارشد آرزوی داشتن یک دکه را به گور برد. همان مردی که یک دختر داشت و دو بچه معلول. روزنامه‌فروش سیاری که بیمه نداشت و معلوم نیست در وضعی که روزنامه‌ها کم مشتری هستند درآمد روزانه‌اش چقدر بوده. خودش گفته: «پنجاه و هشت سال است که روزنامه می‌فروشم و نه بیمه‌ای دارم و نه پس‌اندازی. اگر این همه سال به جای روزنامه‌فروشی در کارگاهی یا حجره‌ای کارگری کرده بودم حالا هم بیمه داشتم‌و هم پس‌انداز. بیمارم. چشم‌هایم کم‌سو شده،ناراحتی قلبی دارم، از بس که این فرغون را هل داده‌ام دیسک کمر گرفته‌ام،اما برای گذران زندگی‌ام کاری نمی‌توانم بکنم جز هل دادن این گاری زواردرقته»، حالا او را پیشکسوت مطبوعاتی می‌دانند. آخرین نسل از مطبوعاتی‌های حوزه ارسباران در حیطه توزیع روزنامه و مجله.

می‌گویند هفته پیش از مرگش خوشحال بوده و سر حال به دوستانتش گفته که شهردار اهر، مرتضی اعیان، قول داده برایش دکه‌ای دست‌وپا کند تا دیگر آواره خیابان‌های شهر نباشد.اما مرگ فرصت دکه داشتن را از عمو ارشد گرفت. حالا، وقتی هیچ کدام از خبرنگارها نتوانسته‌اند بروند به زندگی فقیرانه مرد اهری تا سرنوشت‌او را ببینند و تعریف کنند، می‌شود نشست و خیال کرد. کسی می‌گوید اهر زمستان‌های سردی دارد.دسته‌های فرغون یخ می‌زده و پیرمرد جان می‌کند تا گاری قراضه را از سربالایی‌ها رد کند. می‌شود خیال کرد که در خیزان مطبوعات، در اوضاعی که جهان مجازی فرصت روزنامه خواندن را از مردم دزدیده،چه روزهای بسیاری که عمو ارشد دست خالی به خانه رفته است.



انجمن پیشکسوتان مطبوعات تشکیل می‌شود

انجمن پیشکسوتان مطبوعات به‌ودّی با برگزاری مجمع عمومی و رای تمامی روزنامه‌نگاران پیشکسوت کار خود را آغاز خواهد کرد. محمد بلوری از اعضای این انجمن اظهار کرد: «یکی از اهداف ما فراهم کردن یک وضعیت مطلوب برای پیشکسوتان است تا بعد از عمری فعالیت در مطبوعات بتوانند انجمنی داشته باشند؛ به‌علاوه می‌خواهیم در این انجمن، پیشکسوتان بدون هیچ چشم‌داشت مادی در نهادهای مطبوعاتی حضور پیدا کنند و با خبرنگاران جوان در تماس باشند. به همین منظور قرار شد سایتی راه بیندازیم و از دوستان تقاضا کنیم برای شرکت در مجمع عمومی ثبت‌نام کنند.»
تأسیس این انجمن که با نظر مساعد معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد انجام یافته سبب پاسداشت حرمت کوشندگان با سابقه مطبوعات خواهد بود.

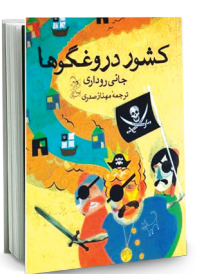
۱۶ | آنتیپو

کشور دروغوها

● **عکس نوشت** ●

||||| ● **علی‌رضا مجیدی** ● |||||

خیلی از بزرگسال‌ها میانه خیلی خوبی با کتاب‌های کودکان دارند و ابایی از این ندارند که گاهی برای خودشان این کتاب‌ها را تهیه کنند و به دنیای کودکی برگردند. در همین راستا، به این بزرگسالان خربین و خواندن کتاب «کشور دروغوها» را پیشنهاد می‌کنم. جانی روداری، نویسنده کتاب، در سال ۱۹۲۰ زاده شد و در طول ۶۰ سال زندگی خود، آثار متعددی در قالب‌های شعر و داستان بر جا گذاشت. او



در زمینه ادبیات کودکان فعال بود و در سال ۱۹۷۰، جایزه «هانس کریستین آندرسن» را دریافت کرد. او آموزگار مقطع ابتدایی بود و علاقه زیادی به پرورش خلاقیت کودکان داشت، به همین خاطر در آثار خود محیط‌هایی خلق می‌کرد که حس تخیل و قوه خلاقه کودکان را تحریک کند و توسعه ببخشد.

اماد در کتاب کشور دروغوها، او شخصیتی با مزه به نام جلسومینو را به سرزمینی می‌فرستد که دروغ در آن نهادینه شده است، اما در نهایت این راستی و حقیقت است که برنده می‌شود. مطالعه کتاب را صالبنته به بزرگسالان هم توصیه می‌کنم و چقدر خوب است اگر کودک و نوجوانی دارید، این کتاب را تهیه کنید و در این شب‌های مبارک برایش بلند بخوانید. قطعاً تجربه‌ای خاطره‌انگیز و ماندگار برای دل‌بندن شما خواهد شد. این کتاب را نشر آفرینگان با ترجمه مهناز صدری، در حدود ۲۰۰ صفحه و با قیمت ۸۵۰۰ تومان روانه بازار کتاب کرده است.

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی؛

پایان حسرت ۵۲ ساله



● **هشتگ** ●

||||| ● **صدرا محقق** ● |||||

در هفته گذشته تیم ملی والیبال ایران توانست پس از سال‌ها ناکامی

در راه صعود به المپیک، با پیروزی مقابل تیم قدرتمند لهستان سه‌میله بازی‌های المپیک ۲۰۱۶ (یورا) به دست آورد تا به حسرت ۵۲ساله خود برای حضور در این بازی‌ها پایان دهد. همین طلمس‌شکنی والیبالیست‌های کشورمان کافی بود تا شور و هیجان وصف‌نشدنی در شبکه‌های اجتماعی به راه یفتد. تصاویر افتخارآفرینی شاگردان لوزانو به یکی از داغ‌ترین موضوعات شبکه‌های اجتماعی تبدیل شد. بسیاری از شخصیت‌های ورزشی، هنری و سیاسی کشورمان نیز در صفحات اجتماعی خود از قبیل اینستاگرام، توئیتر، فیس‌بوک و تلگرام این مهم را تبریک گفتند. حسن روحانی رئیس‌جمهور ایران در پیام توئیتری خود نوشت: «آهیایی غرورآفرین تیم ملی والیبال به المپیک ۲۰۱۶ با برتری بر قدرت‌های جهانی بر ملت ایران، بازیکنان و مربیان مبارک.» این اتفاق اما آنقدر دلچسب بود که شخصیت‌های معروفی که کمتر به موفقیت‌های ورزشی در صفحات شخصی خود می‌پردازند، این بار با انتشار عکس ملی‌پوشان والیبال این پیروزی را تبریک گفتند و با دیگر کاربران در این خوشحالی سهیم شدند.

کاربران شبکه‌های اجتماعی از همان آغاز مسابقات انتخابی المپیک با شور و هیجان خاصی مسابقات را دنبال می‌کردند و خیلی‌ها گزارش لحظه‌به‌لحظه هر مسابقه ایران را در صفحه شخصی خود منتشر می‌کردند. با صعود تیم ملی والیبال به المپیک اما واکنش‌ها به اوج خود رسید و تمامی شبکه‌های اجتماعی فارسی‌زبان غرق در شادی و ابراز احساسات کاربران از این موفقیت شد. شخصی با نام کاربری «کوه سفید» در فیس‌بوک این گونه اظهار نظر کرد: «جای بسی خوشحالی است که ورزش والیبال در ایران این گونه

به سطح درجه یک والیبال دنیا رسیده است. از قدیم می‌گفتند ایران فقط در ورزش‌های انفرادی مثل کشتی ووزنه‌برداری و تکواندو حرفی برای گفتن دارد و این به خاطر نبودن روحیه کار گروهی در بین ایرانیان است. ولی والیبال اولین ورزشی است که نشان داد ایرانیان در ورزش‌های

گروهی هم می‌توانند در سطح جهانی حرفی برای گفتن داشته باشند.» حبیب یکی دیگر از اهالی فیس‌بوک نیز معتقد است باید این گونه ورزش‌های گروهی را بیش از پیش در سطح کشور رواج داد و در این خصوص نوشت: «بسیار با ارزش است که ورزش‌های گروهی در ایران در تمام شهرها جای ورزش‌های انفرادی را بگیرند. ما احتیاج به همگانی کردن ورزش بین جوانان چه دختر چه پسر داریم، باید در هر محل حداقل سالن ورزشی، استخر، زمین فوتبال و... داشته باشیم و برنامه‌ریزی کنیم تا هم تندرستی در جامعه افزایش یابد و هم از تعداد متعدها کم شود. دولت و شهرداری‌ها باید مسئول باشند و جوابگو. روز به روز شاهد باز شدن قلیان‌خانه‌ها هستیم. معلوم نیست کدام ارگان مجوز صادر می‌کند که این مکان‌ها باز می‌شوند و با این اقدام ندانسته راه را برای به اعتیاد کشیدن جوانان و مردم کشور آزاد می‌کند. کم‌کم باید ورزش‌های خشن را نیز کنار گذاشت و مردم را به ورزش‌های همگانی مثل والیبال تشویق کرد. ورزش باید از مدارس ابتدایی با برنامه‌ریزی کارشناسان شروع شود.»

این هفته عکس و فیلم‌های شادی و پایکوبی والیبالیست‌های جوان تیم ملی پس از برد لهستان و صعود به المپیک یکی از پرطرفدارترین سوز‌های اهالی شبکه‌های اجتماعی بود و کاربران با به اشتراک گذاشتن این تصاویر و تبریک‌های خود این پیروزی را جشن گرفتند. خوش‌خبر، سرپرست تیم ملی والیبال، پیش از مسابقات انتخابی المپیک قول داده بود در صورت صعود ایران به المپیک، اجازه بدهد که بازیکنان ریش‌او را بزنند. پس از صعود ملی‌پوشان به المپیک، سعید معروف کاپیتان ایران با ماشین ریش تراش، ریش سرپرست تیم ملی را زد و بلافاصله عکس‌های این حرکت میان اهالی شبکه‌های اجتماعی

نسیمی آشنا کوچ‌پس کوچ‌های شهر را فرا گرفته است، اشتیاقی در دل‌ها پدید آمده و روحی تازه در کالبد بشر دمیده شده است. همه با هم قرار ضیافتی پر شور می‌نهند

● **عکس نوشت** ●

||||| ● **رمضان، ماه زیبای بندگی** ● |||||

که دوباره عهد بندگی از سر گیرند و سرنوشتی تازه برای خویش رقم زنند. لحظاتی که خواب هم عبادت می‌شود و شیاطین در بند و اسیر گرفتارند تا هیچ بنده‌ای از رحمت بی‌پایان پروردگار محروم نماند. رمضان همان فرصتی است که دل‌های بی‌تاب‌بندگان همواره در انتظار رسیدنش است تا بر سر خوان پر نعمت و رحمت پروردگار پرمهر شان بنشینند و از سایه‌سار کرامت بی‌پایانش بهره‌مند شوند. دل‌ها در تمنای وصال دوست سر به آشیان محبت نهاده‌اند. اکنون زمان آن رسیده که غبار از دل بشوییم و جان را صفا دهیم، لحظه‌لحظه این ماه مبارک سرشار از زیبایی و کرامت است، از سحرهای پرمهر و دعای زیبای سحر تا لحظات عرفانی افطار و شب‌های سرنوشت‌ساز قدر که مردم را از هر سو به مساجد و مراسم‌های شب‌زنده‌داری روانه می‌کند تا قرآن بر سر نهند و با دلی سرشار از بیم و امید از پروردگار شان عافیت طلب کنند و با باران اشک و توبه و دعا، سنگینی بار گناهان یک‌ساله را از دوش بردارند و سبک‌بار شوند.



● **ساختمان نیمه کاره- ۴۱** ●

||||| ● **مسعود مشایخی** ● |||||

خطر بسته‌شدن راه‌رزق حلال

همیشه از نالیدن و غر زدن نفرت داشتم و هیچ‌وقت دوست نداشتم مشکلاتم را جایی واگویم کنم. کلاً آدم درون‌گرای هستم، همیشه صورت خودم را با سبلی سرخ کرده‌ام و هیچ‌گاه نخواسته‌ام دیگران از حال خرابم باخبر شوند. اما این روزها اوقات خوبی را سپری نمی‌کنیم، هیچ‌وقت در این فصل سال بازار کار‌های ساختمانی اینقدر خراب و کساد نبوده، بچه‌های روزمزد خیلی وقت است بیکارند و در ساختمان کار چندان‌نی برای انجام دادن ندارند و فقط می‌آیند و تا عصر اینجا دوری می‌زنند و غروب هم دست از پا دراز تر به خانه می‌روند.

علی که یکی از همین افراد است می‌گفت: «از بیکاری خسته شدم‌ام و در خانه ماندن دیوانه‌ام می‌کند و مجبورم به اینجا بیام تا خودم را سر گرم کنم تا شاید کاری برابم مهیا شود که فعلاً خبری از کار نیست.»

این روزها بیشتر از همه بچه‌های ساختمان، من زیر فشار هستم. دوران انتخابات ریاست جمهوری خیلی از دوستان کارگر قصد شرکت در انتخابات را نداشتند اما آن‌ها را مجاب کردم که به رئیس دولت فعلی اعتماد کنند و به او رای بدهند و دادند. الان که اوضاع کار کساد شده عده‌ای از دوستان با نیش و کنایه حرف‌های آن روز‌هایم را تکرار می‌کنند و می‌گویند کسانی که سنگشان را به سینه می‌زدی چرا کاری برای معاش ما نمی‌کنند؟ فعلاً که جواب قانع‌کننده‌ای ندارم به آن‌ها بدهم.

البته من خودم وضع و حال مناسبات و مراودات دولت را رصد می‌کنم. خوب می‌دانم در خیلی از زمینه‌ها چقدر موفق عمل کرده و زحمات بسیار زیادی کشیده‌ام اما واقعاً نمی‌دانم با کدام منطق و با چه استدلالی به دوستم علی که هفته‌هاست نتوانسته هیچ پولی به خانه ببرد تا خرج زن و بچه‌اش کند، توضیح بدهم که فلان‌جا و بهمان‌جا کار‌های خوبی صورت گرفته. در حال حاضر تنها دغدغه علی و بقیه دوستان که شرایط مشابه علی را دارند این است که نال حلالی سر سفره زن و بچه‌شان ببرند که فعلاً این مسئله برایشان تبدیل به آرزو شده است. از همه خطرناک‌تر حرف‌های یکی دیگر از دوستانم بود. او هفته‌هاست بیکار است و از وضع بد اقتصادی‌اش ناالان است. دیروز که برای دیدن ما به ساختمان آمده بود ساعتی با هم تنها شدیم و با آنجایی که با هم راحت هستیم حرف‌های دلش را به من زد. حرف‌هایی که از شنیدنشان وحشت کردم.

می‌گفت: «اوضاع کار‌های ساختمانی خراب است و هفته‌هاست بیکارم. مدتی هم از بیکاری به کار کشاورزی پرداختم که آنجا هم بازار خراب بود و سودمان عاید دلال‌ها شد و کلی قرض بالا آوردم.

از طرفی هم خانواده همسر عقد کرده‌ام برای گرفتن مراسم عروسی پافشاری دارند و خلاصه وضعیت کاملاً نامناسبی دارم. به سرم زده بزنم به کار خلاف و پیشنهاد یکی از دوستان برای وارد شدن به یک کار غیر قانونی هم حسابی و سوسه‌ام کرده.» خودش می‌گفت به دوستش جواب منفی داده ولی من از حرف‌هایش به خودم لرزیدم. دو ساعت به گوشش خواندم که کار‌های خلاف آخر و عاقبت ندارند و دنیا همیشه اینجور نمی‌ماند و اوضاع بهتر می‌شود و کلی دل‌داری‌اش دادم. اما نمی‌دانم صبر این دوست پاک و نازنین من تا کی و کجا دوام بیاورد. حتی به این فکر فرو رفتم که تعدادی از مجرمان جامعه شاید امثال همین دوست من باشند که با احساس می‌کنند همه در‌ها به رویشان بسته شده و قدم در راهی می‌گذارند که عاقبتی جز پشیمانی ندارد. واقعا این‌ها همه رنگ خطری برای آرامش جامعه است. منی که در متن این قشر بدون پشتوانه جامعه هستم به‌خوبی این انتقال شوم و وحشتناک را احساس می‌کنم. ای کاش صدایم به دولت‌مردان می‌رسید و از آن‌ها عاجزانه خواهیم می‌کردم فکری به حال این قشر ضعیف اما مستعد جامعه کنند تا جلوی برخی از جرائم آینده گرفته شود.